

کیانوری و عبرت‌های تاریخ

دکتر محمدرحیم عیوضی

زمانه ، شماره ۶۰

بخشی از مطالعات تاریخ سیاسی، بررسی خاطرات افراد مؤثر سیاسی می‌باشد. ناگفته‌ها و پندارهایی که هرچند از بعضی از واقعیت‌ها و ادراکات محیط بر رفتارهای دوره مورد مطالعه پرده برمی‌دارد، از پیشداوری‌ها و تیرئه‌جویی‌ها مصون نمی‌باشد. از این‌رو، نقد این دسته از آثار می‌تواند استفاده بهینه از آن‌ها را میسر سازد. کتاب مورد نقد در این شماره، خاطرات نورالدین کیانوری می‌باشد که در سال ۱۳۷۱ مؤسسه اطلاعات آن را منتشر کرده است.

چند سالی است که واقع‌نگاری و بازگویی تاریخ معاصر به شکل مکتوب و در بسیاری موارد در قالب بیان خاطرات، چه در داخل و چه در خارج از کشور، رواج پیدا کرده است و هر دسته و گروهی در این بین، مقاصد خود را دنبال می‌کنند، ولی آنچه مهم است وظیفه ما در قبال تحریف تاریخ می‌باشد که تعهد سنگینی را بر دوشمان نهاده است؛ چراکه گروه‌های آلوده‌ای با قصد قبلی مصمم‌اند تا ضدارزش را پرورش و تعمیم دهند و روشن‌ترین و بدیهی‌ترین حقایق تاریخ معاصر را واژگون سازند. یکی از مجموعه خاطراتی که در این زمینه نگاشته شده است خاطرات مربوط به گروه‌های چپ و مارکسیستی سده اخیر می‌باشد که در این نوشتار «خاطرات نورالدین کیانوری»، پرسابقه‌ترین عضو حزب توده طی چهار دهه فعالیت این حزب مدنظر قرار گرفته است. با اینکه در شرایط موجود گروه‌های چپ و مسأله کمونیسم جهانی موجودیت خود را از دست داده است، باید توجه کرد که هنوز کشورهای جهان‌گرا در حوزه نظام بین‌الملل در صددند از ابزارهای داخل کشورهای جهان سوم در جهت تأمین اهداف و منافع خود بهره گیرند و هنوز مسأله گروه‌ها و احزاب سیاسی وابسته به عنوان ستون پنجم، در زمره یکی از اهرم‌های اعمال قدرت و گسترش نفوذ این کشورها تلقی می‌شوند. اقتدارگرایی جهانی با ابعاد جدید نمودار شده است، از این‌رو بین استالینیسم به عنوان اقتدارگرایی دهه‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰ م و مداخله‌گرایی و تمرکزگرایی جدید در نظام بین‌الملل که محصول دهه ۱۹۹۰ م و رواج لیبرالیسم نو در حوزه سیاست جهانی می‌باشد می‌توان نوعی ارتباط و پیوند برقرار نمود. در این بین ابزارهای غیر حکومتی و وابسته می‌توانند در خدمت قدرت‌های برتری طلب برای تحمیل اراده آن‌ها بر دیگران باشند، لذا واکاوی تاریخ معاصر و گروه‌هایی که در جهت تطهیر بعضی از احزاب، گروه‌ها و شخصیت‌ها برآمده‌اند می‌تواند به بازنمایی حقایق تاریخ معاصر کمک کند و از سوی دیگر با رهیافتی آینده‌نگرانه می‌توان به هوشیاری لازم دست یافت و از تجربیات گذشته بهره گرفت؛ چراکه گذشته چراغ راه آینده و آینده تمام‌نمای راهنمایی و راهگشایی نسل‌های آینده است.

آقای دکتر کیانوری، آخرین دبیرکل و به هر حال بالاترین مقام یکی از احزاب مهم سیاسی کشور، را اگر چه نمی‌توان پرسابقه‌ترین عضو حزب توده دانست، به یقین پرآوازه‌ترین، پرهیاهوترین و در عین حال بحث‌برانگیزترین «توده‌ای» طی چهار دهه فعالیت این حزب به شمار می‌آید. رفقای توده‌ای مخالف کیانوری، او را با انواع و اقسام صفات فردی و گروهی منفی نواخته‌اند تا آنجا که بسیاری از ناکامی‌ها، کجروی‌ها و شکست‌های این حزب به پای

روحیه ماجراجو، باندباز، وابسته، قدرت طلب و حتی مشکوک این عضو کمیته مرکزی نوشته شده است. لذا با این اوصاف امید به آن می‌رفت که ای کاش کیانوری دانسته‌های فراوان خود را به عنوان مرد سیاست‌پیشه‌ای که بسیار می‌داند، بی‌غش و پالوده بر روی کاغذ منتقل کند و از این راه خدمت بزرگی نسبت به دوستداران تاریخ سیاسی ایران بنماید؛ چرا که لب گشودن او و راز گفتن زندگی پر تلاطم سیاسی‌اش می‌توانست به حل معماهای بسیاری کمک کند. دانستن خاطرات کسی در حد آقای دکتر کیانوری برای جامعه ایران هم نیاز بود و هم ضرورت. اما وقتی خاطراتش را در سال ۱۳۷۱ نوشت و منتشر کرد، سه نسل را حسرت به دل گذاشت؛ چراکه نه تنها خود را از کلیه اتهامات تبرئه کرد، بلکه با بی‌پروایی کامل صحبت‌ها، خاطرات و... رفقای سابقش را بی‌اعتبار شمرد؛ «من به خاطرات هیچ‌کس اعتماد ندارم»^[1] با نگاهی به خاطرات انتشار یافته دیگر اعضای کمیته مرکزی حزب توده و مشاهده تفاوت‌های آشکار در بیان و تشریح حوادث گوناگون، باید آن را کمابیش وصف حال جمیع رفقای سابق در حق یکدیگر قلمداد کرد که نمادی از رفتارهای حزب - به ویژه در مورد اتحاد جماهیر شوروی سابق - است. به این ترتیب باید گفت کیانوری در زمانی که گورباچف به سرعت راه دوری‌گزینی از کمونیسم را طی می‌کرد، به سان یک کمونیست ارتودوکس از «روابط» حزب توده با حزب کمونیست شوروی دفاع کرد و حاضر نشد در این زمینه تجدیدنظر کند. گویی سقوط وحشتناک دنیای کمونیسم در گوش جان وی صدایی و برای دستگاه شنوایی او پژواکی نداشته، اصلاً اتفاقی نیفتاده و این همه شدت و ضعف در نیم قرن سن حزب توده در تاریخ اجتماعی کشورمان هیچ اثری بر جا نگذاشته است. ایشان با تمامی تغییر و تحولی که در پایان هزاره دوم جهان رخ نموده بیگانه مانده، و هنوز امیدوار است که کالبد بی‌روح کمونیسم روسی را نجات بخشد، استالینی دیگر بر نیمی از جهان حاکم گردد، حزب توده بار دیگر جان بگیرد، و او در رأس حزب فرمانفرمایی کند و از آنجا به مقامات بالای سیاسی دست یابد. آقای کیانوری اتحاد شوروی را پس از فروپاشی کامل و حزب توده را بعد از انحلال، نبش قبر کرده است تا شاید سند مثبتی دال بر حقانیت آن و درست‌اندیشی‌اش به دست آورد. او نکات منفی شوروی و حزب توده را نادیده انگاشته و روی نقطه‌های مثبت آنها تا حد ذوق کودکانه اغراق‌گویی کرده است. به هر حال حزب توده به لحاظ سابقه طولانی فعالیت، از جهات گوناگون به صورت مبسوط در خور نقد و بررسی است. خوشبختانه در خاطرات کیانوری نیز این فعالیت چهل‌ساله مرور گشته و زمینه مناسبی برای بررسی مسائل مختلف فراهم آمده است. بنابراین در چارچوب نقد خاطرات کیانوری می‌توان به ماهیت و فعالیت حزب توده نیز نگاهی انداخت.

۱- وابستگی حزب توده به شوروی

در اواخر دوران حاکمیت قاجار در ایران عده کثیری از کارگران ایرانی در شهرهای باکو، بادکوبه، تاشکند و دیگر شهرهای قفقاز و آذربایجان روسیه به کار مشغول بودند. آنها که فجایع و مظالم استعمارگران را در کشور خود دیده و لمس کرده بودند، در آنجا نیز در شرایط بسیار دشوار و غیرانسانی به سر می‌بردند.^[2] وقوع انقلاب سال ۱۲۸۴.ش در روسیه تزاری آنها را در کنار سوسیال دموکرات‌های روسی به مبارزات اجتماعی کشاند. حزب همت (حزب سوسیال‌دموکرات‌های مسلمان) در بادکوبه تأسیس شد که با حزب سوسیال‌دموکرات روس نیز ارتباط نزدیک داشت. بنیان‌گذار این حزب دکتر نریمان نریمانوف بود که در واقع حلقه واسط بین کارگران ایرانی و حزب سوسیال‌دموکرات روس به‌شمار می‌رفت. این جمعیت بلافاصله به تأسیس تشکیلاتی در ایران اقدام نمود که از آن جمله گروه سوسیال‌دموکرات به رهبری حیدر عمواوغلی در تهران به وجود آمد. اعلامیه‌ها و کتب سوسیال‌دموکرات‌های ایرانی در روسیه به چاپ می‌رسید و حیدر عمواوغلی با کمیته مرکزی حزب سوسیال‌دموکرات روسیه ارتباط نزدیک داشت.^[3] در

سال ۱۲۹۹ رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست توسط حیدرخان عمواوغلی اداره می‌شد. در خردادماه ۱۳۱۰ رضاشاه با فعالیت‌های کمونیستی مخالفت ورزید و با فرستادن لایحه‌ای به مجلس فعالیت‌های آن‌ها را ممنوع ساخت. پس از اشغال ایران توسط متفقین در جنگ جهانی دوم، با سقوط دیکتاتوری رضاشاه زندانیان سیاسی از زندان آزاد گردیدند، اعضای گروه «۵۲ نفر» که به رهبری دکتر ارانی در دوران رضاشاه به فعالیت‌های کمونیستی در حد مطالعات نظری و نه مبارزات اجتماعی مشغول بودند، پس از آزادی از زندان، هسته اولیه حزب توده ایران را تشکیل دادند. رهبری این گروه با ایرج اسکندری بود و افراد وی مانند دکتر یزدی و دکتر رادمنش نیز در کنار او فعالیت می‌نمودند. این جمع حس می‌کردند که برای آغاز کار یک حزب کمونیست در ایران، به حمایت بین‌المللی نیاز دارند و برای کسب این حمایت، بنا به قول انورخامه‌ای، به سفارت شوروی مراجعه نمودند.^[4] بنابراین بی‌تردید بارزترین مشخصه حزب توده را باید وابستگی همه‌جانبه آن با اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی به حساب آورد، به طوری که تصویر یک عامل بیگانه و بلکه جاسوس را از این حزب نزد مردم منعکس می‌سازد. این وابستگی را، که از ابتدای تشکیل حزب توده در سال ۱۳۲۰ تا انتهای فعالیت در سال ۱۳۶۲ به طور مستمر ادامه داشت، هرگز اعضای کمیته مرکزی حزب توده و از جمله کیانوری انکار نکردند، اما به هرحال در طی این دوران طولانی، تلاش‌هایی به منظور توجیه این وابستگی برای افکار عمومی انجام شد. این حزب به رغم آنکه توانست با بهره‌گیری از تجربیات و مساعدت‌های حزب کمونیست شوروی، یکی از بزرگترین شبکه‌های تشکیلاتی بزرگ حزبی را در ایران به وجود آورد، از آنجا که مرام و مسلک الحادی آن کاملاً و آشکارا در تضاد با ایمان و اعتقادات مردم ایران بود، هیچ‌گاه موفق به نفوذ در قلب‌های آحاد این ملت نشد و چه بسا به دلیل الحادی و وابسته بودن مردم از آن متغیر بودند. اتفاقاً همین تنفر عمومی از این حزب در مقطع بسیار مهم مرداد ۱۳۳۲ مورد سوءاستفاده بیگانگان در جهت تأمین منافع خودشان قرار گرفت و یک موقعیت سرنوشت‌ساز را از دست مردم ایران خارج ساخت. بنابراین حزب توده در مسیر حرکتش به جلو، به خاطر بی‌پایگاه بودن در جامعه، به ناچار هر روز بیش از پیش سطح اتکای خود به اجانب را فزونی بخشید.

عامل دومی که در تشدید وابستگی حزب توده تأثیر بسزایی داشت، وابستگی فردی و شخصی اعضای کادر مرکزی این حزب به شوروی بود. سلیمان‌میرزا اسکندری، نخستین دبیرکل حزب توده، اگرچه به سوسیالیسم اعتقاد داشت، آن‌گونه که گفته می‌شود فردی مسلمان و نمازخوان بود. بنابراین می‌توان پنداشت که وی سوسیالیسم را بیشتر از جنبه‌های اقتصادی آن مدنظر داشت و نه از لحاظ نظریات فلسفی. از سوی دیگر وی هرچند نگاهی مثبت به همسایه شمالی داشت، دارای وابستگی‌های حزبی و تشکیلاتی عمیق و گسترده به شوروی - آن‌گونه که بعدها در میان اعضای کمیته مرکزی مرسوم شد - نبود، اما از آنجا که عمر ریاستش بر حزب توده بیش از دو سال طول نکشید، پس از وی زعامت و رهبری این حزب در دست کسانی قرار گرفت که در سرایشی وابستگی شخصی به شوروی دست به مسابقه نفسگیر با یکدیگر زدند و هریک تلاش می‌کردند تا گوی سبقت را از دیگری برابند. این مسابقه به گونه‌ای آن‌ها را در این مسیر پیش برد که به عنوان نمونه، بین کیانوری سال ۱۳۲۲ - ابتدای پیوستن وی به حزب توده - با سال ۱۳۵۷ و ۱۳۶۲، تفاوت چشمگیری وجود دارد، و همین‌طور است در مورد دیگر اعضای این حزب. بنابراین طبعاً با تعمیق وابستگی‌های شخصی که با هدف پیروز شدن در جنگ قدرت درون‌حزبی برای به دست‌گیری پست‌ها و مناصب مهم‌تر و بالاتر به منظور کسب امتیازات و برخورداری‌های افزون‌تر انجام می‌شد، تشکیلات حزب نیز لاجرم در این مسیر گام‌های بلندتری برداشت و به همین نسبت از جامعه خود فاصله گرفت. به هرحال حزب توده از همان ابتدا با توصیه شوروی تأسیس شد و حتی نام آن نیز برگرفته از نظریات استالین درباره تشکیل احزاب سوسیالیست «در کشورهای عقب‌مانده» بود. «علت اینکه نام حزب را «توده» گذاشتند یک مسأله قدیمی است که در سال ۱۹۳۶

استالین مطرح کرد. او می‌گفت که در کشورهای عقب‌مانده کمونیست‌ها نباید به نام حزب کمونیست فعالیت کنند، بلکه باید در یک جبهه شرکت کنند؛ چون که در این کشورها هنوز برای پذیرش افکار کمونیستی آمادگی نیست... لذا یک حزب وسیعی بسازید که افراد طرفدار پیشرفت و ترقی اجتماعی و سوسیالیسم به‌طور کلی، نه کمونیسم، به آن جلب شوند.»^[5]

یکی از صاحب‌نظران در تاریخ احزاب سیاسی معاصر جهان، همین مفاهیم را از زاویه دیگری نگریسته و برداشتی اصولی به‌دست داده است. او طی نامه‌ای یادآور شده است:

می‌دانیم که حزب توده زائده‌ای از یک مجموعه جهانی بود که زیر پوشش «انترناسیونالیسم» و «انترناسیونال کمونیست» در خدمت سیاست جهانی حزب کمونیست و رهبری عالیقدر اتحاد جماهیر شوروی بود. با این تعریف، نباید و نمی‌توان گفت که رهبری حزب توده اشتباه کرد و بعد به‌دنبال علل و عوامل این اشتباهات رفت. دستگاه رهبری حزب توده استقلال فکر و عمل نداشت و به تمام معنای کلمه (ایدئولوژیک، پولتیک، ارگانیک) به انترناسیونال کمونیست، کمینترن و بعد کمینفرم وابسته بود و از «خط» آن بدون قید و شرط و چرا پیروی می‌کرد. به عبارت دقیق‌تر، پیرو خط‌مشی کمینترن بود (خط‌مشی به‌معنای سیاست عمومی یک مکتب یا یک مرکز در همه زمینه‌هاست).

به بیان دیگر، دستگاه رهبری حزب توده؛ در موافقت با اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی، در انحلال سازمان ایالتی حزب توده در آذربایجان، حمایت از فرقه دموکرات که هدف غایی آن جدا کردن آذربایجان ایران و الحاق آن به آذربایجان شوروی بود، ضدیت با نهضت ملی و دولت دکتر مصدق و... اصلاً و ابداً اشتباه نکرد، فقط و فقط سیاست و «خط‌مشی» انترناسیونال کمونیست را، که زمام امور آن در دست پولیت بورو و حزب کمونیست شوروی و در واقع در دست استالین و بعد جانشینان او بود، موبه‌مو اجرا کرد.^[6]

نحوه عملکرد و موضع‌گیری حزب توده در قبال فرقه دموکرات آذربایجان و در بدو تشکیل و سپس فرار اعضای آن به شوروی نیز از جمله سرفصل‌هایی است که میزان بی‌ارادگی و وابستگی این حزب را در برابر حزب کمونیست شوروی به نمایش می‌گذارد. همان‌گونه که کیانوری خاطرنشان ساخته است، حزب زمانی از تشکیل فرقه مطلع شد که اعلامیه آن در آذربایجان و جاهای دیگر منتشر شده بود، و سپس سازمان حزب توده ایران در آذربایجان بدون مشورت با کمیته مرکزی حزب، جلسه کمیته ایالتی خود را تشکیل داد و به فرقه ملحق شد.^[7]

فرقه دموکرات آذربایجان مصالح این سرزمین را از دیگر نقاط ایران جدا ساخته بود. این فرقه تلاش می‌کرد مفسد و پلیدی‌های حکومت مرکزی را به حساب تمام ایرانیان غیرترک بگذارد، و بدین‌گونه اختلاف «فارس - ترک» را دامن می‌زد. مقالات پیشه‌وری در روزنامه آذربایجان بارها بر این امر تأکید نموده بود.^[8] در آغاز بدون اطلاع حزب توده تشکیلات ایالتی این حزب به فرقه دموکرات آذربایجان پیوسته بود. پس از مدتی هماهنگ با سیاست شوروی که از فعالیت فرقه حمایت می‌نمود آن را تأیید کرد.^[9] فرقه دموکرات حزب توده را غیرانقلابی و پارلمانتاریستی می‌دانست و معتقد بودند که برای انقلاب و تحول اجتماعی، از آن کاری ساخته نیست، البته رابطه پیشه‌وری و حزب توده پیش از این نیز در خور توجه و ارزیابی است؛ چراکه «پیشه‌وری قبل از تشکیل فرقه از طرف سازمان حزبی تبریز برای شرکت در کنگره اول حزب توده انتخاب شده بود. او به تهران آمد و حتی در کلوب حزب هم حاضر شد. ولی مخالفین پیشه‌وری، که هم از دسته اردشیر آوانسیان بودند و هم از دسته ایرج اسکندری و هم از دسته رضا روستا، با شرکت او در کنگره مخالفت کردند. بدین ترتیب هسته دشمنی و کینه بین پیشه‌وری و رهبری حزب توده ایران - که البته از زندان وجود داشت - به‌وجود آمد.^[10]

تأثیر شکست فرقه بر حزب فوق‌العاده سنگین بود. حزب توده به تمام معنا و تا دقیقه آخر از فرقه حمایت کرد و باز بدون اطلاع حزب این عقب‌نشینی انجام شد، بدون اینکه حزب اطلاع داشته باشد و خود را آماده کند. معمولاً برای چنین آمادگی یکی دو ماه وقت لازم است و چنین نشد. یک دلیل آن، این است که مقامات شوروی به رهبری حزب توده ایران آن اعتماد را نداشتند و می‌ترسیدند که موضوع از آنجا درز پیدا کند.

از سوی دیگر، عزیمت جمعی از اعضای کمیته مرکزی به دنبال واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به شوروی و سپس آلمان شرقی و پیوستن به بقیه اعضا تا سال ۱۳۳۴، این حزب را مستقیماً تحت‌نظر حزب کمونیست شوروی قرار داد و تمامی امکانات لازم از قبیل دفتر، محل اسکان و وسایل ارتباطی نیز از سوی برادر بزرگ‌تر در اختیار حزب توده مقیم لایپزیک گذاشته شد. این دوره که تا سال ۱۳۵۷ به طول می‌انجامید دوره وابستگی بیش از پیش حزب توده و اعضای آن به شوروی بود که با توجه به آشکار و واضح بودن آن نیازی به توضیح در این‌باره وجود ندارد. آنچه در این زمینه گفتنی است نقشی است که کیانوری، دبیر اول وقت حزب، در آستانه بازگشت به ایران در سال ۱۳۵۸ طی ملاقاتی با مسئولان شعبه بین‌المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی برعهده گرفت: «من قبل از مراجعت به ایران، در اوایل سال ۱۳۵۸ برای خداحافظی به مسکو رفتم... قرار شد که ما از طریق سفارت شوروی در تهران رابطه خود را حفظ کنیم و از من خواستند که هر شش ماه یک‌بار برای مذاکره سفری به مسکو بکنم.^[11] بدین‌وسیله حزب توده، در جایگاه عامل اطلاعاتی بیگانه، دور جدید فعالیت خود را در داخل کشور آغاز کرد و حتی در مسیر اخذ اطلاعات نظامی و قرار دادن آن‌ها در اختیار شوروی گام گذاشت: «سرهنگ، جوانی را به نام لئون به من معرفی کردند هرسه در پارک قدم زدیم، در این گردش درخواست دستیابی به اطلاعات F14 از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به اطلاع من رسید. این جریان ادامه داشت تا انقلاب پیروز شد و ما به ایران آمدم و فعالیت حزب را در داخل کشور آغاز کردیم. در این زمان لئون به تهران آمد و درخواست خود را مجدداً طرح کرد. این یک اشتباه فوق‌العاده بزرگ حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که از دبیرکل یک حزب کمونیست آن هم حزبی با چهل سال سابقه، چنین درخواستی را بکند. اشتباه عمیق‌تر من این بود که این درخواست را پذیرفتم و این اطلاعات را به شوروی‌ها دادم.»^[12]

موقعیت، ویژگی‌ها و ماجراجویی‌های کیانوری

کیانوری آن‌گونه که خود می‌گوید توسط کامبخش - شوهرخواهرش - با افکار چپ آشنا شد و سپس به حزب توده پیوست. این نکته نیز در خاطرات کیانوری به وضوح بیان شده است که کامبخش جایگاه ویژه‌ای نزد مقامات شوروی داشت که به وی قدرت فوق‌العاده‌ای در حزب توده می‌بخشید: «قدرت کامبخش به علت نفوذی بود که نزد شوروی‌ها داشت. برای همه آن‌هایی که به شوروی علاقه‌مند بودند و گرایش‌شان به شوروی واقعاً زیاد بود، کامبخش شاخص بود.»^[13]

کیانوری در کتاب خاطرات خود زندگی شخصی‌اش را زیور کرده و فاشیست‌ها را از آن حذف نموده است، به گونه‌ای که گویا وجود خارجی نداشته‌اند. وی در این کتاب قصه جن و پری و هزارویک شب سرهم کرده و لاینقطع دروغ بافته است تا ثابت کند مثلاً طرفدار دو آتشه هیتلر نبوده است. او مهم‌ترین راه اثبات این مدعا را در اتصال به افراد گروه ۵۳ نفر، و حتی کشیدن خود در یک قدمی دکتر تقی ارانی دانسته است. او یک شناسنامه کامل هویت جعل کرده است تا بگوید گویی از ابتدا یک کمونیست مؤمن و معتقد بوده است. مقداری از مغالطه و دروغ‌بافی او در خاطراتش به‌خاطر تبرئه خود از اتهام همکاری با نازی‌هاست، ولی از بخت بد او، هرکس که خواسته است سوابق کیانوری را بررسی کند روی سابقه فاشیستی او انگشت گذاشته و مکث کرده است.^[14]

ایرج اسکندری از رهبران بزرگ و مشهور حزب توده چنین اظهار کرده است: «در آن زمان روزنامه مردم آنتی فاشیست منتشر می شد... عباس نراقی را هم به عنوان مسئول روزنامه گذاشته بودیم. عباس نراقی الان اینجا در پاریس است و زنده است. اگر او را دیدید از او بپرسید. یک بار کیانوری به اداره روزنامه رفته بود و به او گفته بود: هیتلر می آید همه تان را به دار می زند، اینها چیست که می نویسید؟ روزنامه را گرفته، پاره پاره کرده و تهدید کرده بود که پدرتان را درمی آورند.»^[15] چهره شاخص روشنفکری ایران و کسی که «مسئول» حرکت انشعابی سال ۱۳۲۶ از حزب توده شناخته می شود نوشته است: «دکتر کیانوری از قرار معلوم از اول، ایمان به آنچه می گفت نداشت، او زمانی در آلمان خود را در خدمت نازی ها قرار داده بود.»^[16]

دکتر انورخامه ای، از رهبران مشهور اصلاح طلبان و انشعابیون، در جلد دوم خاطرات خود نوشته است: «هنگام تأسیس حزب توده دکتر کیانوری نه تنها در کنار حزب نبود، بلکه از مخالفان سرسخت آن بود... بعدها در حزب کسانی که در آلمان تحصیل کرده بودند می گفتند که وی در آلمان با دانشجویان فاشیست همکاری و حتی برای آنها اعانه جمع می کرده است.»^[17]

حمید احمدی، معروف به ناخدا انور، از اعضای قدیمی حزب توده، در بررسی مستند خود یادآوری کرده است که «در یکی از عرصه ها، مبارزه سیاسی دکتر ارانی در ایران که در مجله دنیا بازتاب داشته (آخرین شماره آن، یعنی شماره ۱۲ در خرداد ۱۳۱۴، مصادف است با عزیمت آقای کیانوری برای تحصیل در آلمان) مبارزه علیه فاشیسم و تأکید مکرر به خطرات این پدیده برای بشریت بود. اینک این سؤال مطرح می شود که کیانوری به رغم فعالیت یا سمپاتی به گروه ارانی چگونه حاضر شده بود که در آلمان فاشیسم به طور داوطلبانه در گروه سازمان داده شده دستگاه فاشیست به نام WINTER HILFSWERK به فعالیت بپردازد؟ حتی در این جریان داوطلبانه تا آنجا فعال بود که گوی سبقت را از داوطلبین آلمانی ربوده، در جمع آوری اعانه برای آن سازمان رتبه اول را از آن خود ساخت.»^[18]

گرچه ممکن است آقای دکتر کیانوری بازهم به توجیحات و ارائه دلایلی به سبک مألوف خود دست بزند، برای آنکه حجت را نزد طرفداران باقی مانده احتمالی او و بعضی خوانندگان جوان توده ای تمام گردد مقدمه تز دکترای مهندسی او نقل گردیده است. اصل این رساله که راجع به معماری ساختمان های بیمارستانی می باشد، در سال ۱۹۳۹ (۱۳۱۸) در ۴۷ صفحه تهیه شده است.

آقای کیانوری در مقدمه این رساله فنی «بدون هیچ ضرورتی به اظهار نظر سیاسی درباره رضاشاه و حکومتش» مبادرت کرده و نوشته است: «در ۲۳ فوریه ۱۹۲۱ اعلیحضرت رضاشاه پهلوی که در آن زمان در قزوین بود و سرفرماندهی ارتش در شمال را به عهده داشت، کودتای پیروزمندی را به انجام رسانید. در این سال، بزرگمردی میهن پرست و شجاع به میان آمد. اعلیحضرت رضاشاه پس از برچیدن خاندان قاجار در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۵ به شاهی ایران برگزیده گردید. پس از آن، مهم ترین وظیفه، رهایی کشور از ناآرامی هایی بود که سالیان پیش به وجود آمده بود. دو همسایه بزرگ ایران، انگلستان و روسیه باز می کوشیدند راه پیروزی را بر منجی و نابغه ایران ببندند. این دو همسایه بزرگ، توطئه های پلیدی می چیدند و در بسیاری از مناطق ایران شورش های بزرگی راه می انداختند. شاه در مدت کوتاهی همه این شورش ها را سرکوب و پس از آن، کار آبادانی آغاز شد.»^[19]

کیانوری در ابتدای کار خود در حزب، به لحاظ ارتباط شخصی و فامیلی با کامبخش از نفوذ و قدرت وی، بهره مند شده است، اما اشتباه به نظر می رسد که موقعیت و نفوذ بعدی کیانوری در حزب را نیز معالواسطه بدانیم، بلکه وی خود به تدریج از نظر نزدیکی به مقامات شوروی به یک کامبخش ثانی مبدل گردید و از سوی دیگر به دلیل ویژگی های شخصی از جمله دارا بودن روحیه ماجراجویی و تحرک سازمانی موقعیت ممتازی یافت. به طور کلی کیانوری

ماجراجوترین عضو کمیته مرکزی حزب توده شناخته شده است. وی به برنامه‌ریزی و هدایت چندین تصفیه فیزیکی درون‌سازمانی و ترورهای برون‌سازمانی متهم است. در این زمینه، به‌ویژه دکتر فریدون کشاورز، لیست بلندبالایی را در «من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را» به‌عنوان اقدامات مخفی و مشترک از سوی کامبخش و کیانوری ارائه می‌دهد که «نه حزب و نه کمیته، نه هیأت اجرایی و حتی دبیر حزب از آن اطلاعی نداشتند و مستقیماً از طرف این دو نفر ولی با استفاده از تشکیلات حزب و بعضی از کادرهای مورداعتماد آن‌ها انجام می‌گرفت.»^[201] این اقدامات به نوشته دکتر کشاورز عبارت‌اند از: «۱- قتل احمد دهقان، مدیر تهران مصور؛ ۲- قتل محمد مسعود، مدیر روزنامه مرد امروز که در ایران بسیار محبوب بود؛ زیرا به دربار شاه حمله می‌کرد؛ ۳- تشکیل کمیته ترور از بعضی از افراد حزب و مخفیانه؛ ۴- شرکت کیانوری با واسطه در جریان تیراندازی به شاه؛ ۵- قتل چند تن از افراد ساده و غیرمسئول حزب؛ ۶- قتل حسام لنکرانی یکی از اعضای باوفا و فداکار حزب...؛ ۷- ایجاد قیام افسران خراسان که اعضای سازمان افسری بودند...؛ ۸- ایجاد انفجار در ناوبر؛ ۹- ایجاد انفجار در هواپیما در قلعه مرغی.»^[211]

البته کیانوری در خاطرات خود منکر مشارکت در این‌گونه اقدامات و ترورها شده و اتهامات یادشده را به کلی رد کرده است.

برای شناخت گوشه‌ای از ویژگی‌ها و قساوت‌های آقای دکتر کیانوری می‌توان به نمونه زیر استناد کرد: بعضی از شرکت‌کنندگان در پلنوم چهارم مسکو در سال ۱۳۳۶ بارها این واقعه را تعریف کرده‌اند که بعد از کودتای ۲۸ مرداد هنگام فراری دادن عبدالحسین نوشین به خاک شوروی، دو نفر دیگر به اسامی شیرینلو و سیف‌الدین همایون فرخ را در قافله فرار جای دادند. در زمان عزیمت این کاروان کوچک، آقای دکتر کیانوری، نوشین را فراخواند و یک نامه و یک هفت‌تیر به او داد و سفارش کرد که پس از عبور از مرز ایران، به بهانه‌ای - مثلاً فرار از دست آن‌ها - شیرینلو را با آن هفت‌تیر به قتل برساند (به همین سادگی!) و اگر در خاک شوروی کسی مزاحم نوشین شد و خواست او را به جرم قتل مشهود تعقیب کند، بگوید به موجب این نامه و مجوزی که حزب توده با امضای دکتر کیانوری صادر کرده، شیرینلو را کشته است. نوشین در بین رهبران حزب توده به اعتدال معروف بود و نسبتاً از سلامت نفس و استقلال رأی بیشتری بهره‌مند بود و معمولاً خود را درگیر مسائل جنجالی و فرقه‌گرایی نمی‌کرد. به همین دلایل نوشین مأموریت ویژه آقای کیانوری را انجام نداد تا اینکه در یکی از جلسات عمومی پلنوم چهارم این قضیه را افشا کرد و شرح داد و با فریاد، خطاب به حاضران گفت: «آقا این جوان چه گناهی کرده بود که آقای کیانوری دستور کشتن او را داد؟» و به سختی کیانوری را استیضاح کرد. بلافاصله بعد از صحبت نوشین در همان جلسه، همایون فرخ گفت: «به! آقای نوشین، خبر نداری که عین این مأموریت را کیانوری با یک نامه و یک هفت‌تیر به من داد تا تو را بکشم.»^[221] اظهارات نوشین و همایون فرخ در حضور اعضای پلنوم چهارم قرینه بسیار مهمی است که می‌توان براساس آن نیز نسبت به سایر اتهامات قتل، درباره کیانوری قضاوت درست نمود؛ چراکه صحبت‌های این دو نفر را حدود هشتاد نفر شنیده بودند که بسیاری از آن‌ها هنوز زنده هستند و این واقعه را به خوبی به یاد دارند. از سوی دیگر می‌توان به قدرت و نفوذ کیانوری در شوروی سابق پی برد که پلیس آنجا خط و امضای او را به‌عنوان مجوز رسمی قلمداد نموده یا احتمال دیگر این است که به واسطه این عمل رفقای خود را فریب داده است تا از شر رقبای احتمالی خلاص شود.

یکی دیگر از حوادثی که انگشت اتهام را به سوی کیانوری نشانه می‌رود موضوع ترور شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۳۷، ارتباط وی با ناصر فخرآرایی و اطلاع وی از قصد او مبنی بر ترور شاه می‌باشد. این اقدام بدون تصمیم داخلی یا توصیه خارجی اجرا شده است. در آن شرایط حزب توده به این اقدام نیازی نداشت؛ چراکه پس از این ماجرا این حزب غیرقانونی اعلام شد و فعالیت آن به شکل مخفی آغاز گردید که در نهایت طی چند سال به خروج کلیه اعضا از کشور

انجامید. در نهایت می‌توان به این ویژگی کیانوری پی برد که وی برای رسیدن به هدف‌های خویش به هر وسیله و ترفندی متوسل می‌شد و برای تحقق هدف‌های اساسی و مهم اوضاع بین‌المللی را بر هم می‌زد.

حزب توده، مصدق و کودتای ۲۸ مرداد

حزب توده دکتر مصدق را حداقل در دوران اول زمامداری طرفدار امریکا می‌دانست. به گفته کیانوری «مصدق در دوران اولیه تصور می‌کرد که امریکا می‌خواهد به آزادی ایران از یوغ سلطه انگلیسی‌ها، که نفت جنوب مهم‌ترین پایگاهشان بود کمک کند.» توجه کیانوری درباره تقسیم‌بندی دوران خدمت دکتر مصدق که تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ مصدق امریکایی بود و بعد از آن به این کشور پشت کرد، برای این است که بتواند روش حزب را در قبال او توجیه کند. او مصدق را قبل از ۳۰ تیر امریکایی دانسته، بنابراین فحش‌های رکبک و رگبار اهانت روزنامه‌های توده‌ای را منطقی تلقی کرده و گفته است بعد از ۳۰ تیر که از امریکا رویگردان شد، توده‌ای‌ها همکاری با مصدق را آغاز نمودند و دیگر به او توهین نکردند! تمام این تحلیل و توجیهات از بیخ و بن غلط است. وقتی کیانوری می‌گوید نفت جنوب مهم‌ترین پایگاه انگلیسی‌ها بود، برای این است که بگوید آن‌ها هم به‌درستی نفت جنوب را هدف حملات خود قرار دادند و شعار ملی کردن نفت آن قسمت را سر دادند.^[23] در مجموع کیانوری معترف است که حزب توده کارنامه موفق و شایان دفاعی در این دوران از خود به‌جای نهاده است: «در دوره اول ملی شدن صنعت نفت که آغاز آن با فرار رهبران حزب توده از زندان مصدق بود، یعنی از سال ۱۳۲۹ تا نیمه اول سال ۱۳۳۱، سیاست حزب ما سیاست بسیار نادرستی بود. به‌نظر من ریشه اصلی این اشتباهات عبارت بود از غرور بیش از اندازه‌ای که آن افراد هیأت اجرائیه که در جریان غیرقانونی شدن حزب در بهمن ۱۳۲۷ به زندان افتاده بودند، بدان دچار شده بودند. این افراد عبارت بودند از دکتر مرتضی یزدی، دکتر حسین جودت، احمد قاسمی، محمود بقراطی، مهندس علی علوی و کیانوری.»^[24] البته همان‌گونه که ذکر شد، کیانوری اشتباهات حزب توده را منحصر به سال‌های ۱۳۲۹ تا نیمه سال ۱۳۳۱ دانسته که خود مسأله‌ای بحث‌پذیر است؛ چراکه حزب توده نه تنها در این مقطع موفق نشد ارزیابی درستی از شرایط اجتماعی و سیاسی انجام دهد، بلکه باید گفت عملکردهای این حزب در دوران بعد از این مقطع نیز در واقع یکی از عوامل مهم در زمینه‌سازی برای موفقیت کودتا به‌شمار می‌آید. کیانوری از جمله اشتباهات حزب توده را در مقطع مورد نظر خویش چنین برشمرده است: «نقص دیگر ما که باز هم "غرور" در پایه آن قرار داشت، عدم شناخت درست کشورمان و به‌ویژه نقش عمیق اعتقادات مذهبی در وسیع‌ترین توده‌های زحمتکش آن جامعه، که حزب از خواست‌های اقتصادی و سیاسی آنان دفاع می‌کرد، بود.»^[25] اما مگر این «عدم شناخت» تا زمان وقوع کودتا، ترمیم و اصلاح شد؟ بر مبنای همین «عدم شناخت» ریشه‌دار و مستمر بود که حزب توده در شرایط بسیار حساس مردادماه ۱۳۳۲ نیروهای خود را با شدت هرچه تمام‌تر به خیابان‌ها کشید و بر نگرانی عمیق جامعه از مستولی شدن «کمونیست‌ها» و «الحاد و بی‌دینی» بر کشور دامن زد و به‌ویژه با طرح شعار «جمهوری دموکراتیک» به دنبال فرار شاه از کشور، یکی از اشتباهات بزرگ خود را مرتکب شد. کیانوری خود نیز معترف است که «این شعار باعث شد عده‌ای با وجودی که می‌دانستند که حزب نیرویی ندارد که حکومت را به‌دست بگیرد، تصور کنند که ما می‌خواهیم یک "دموکراسی توده‌ای" - مانند اروپای شرقی - ایجاد کنیم و همین شعار وسیله‌ای شد برای تبلیغ علیه ما و رم کردن عده‌ای از ما.»^[26] بنابراین پرواضح است که اشتباهات حزب توده تا زمان پیروزی کودتای ۲۸ مرداد لاینقطع ادامه داشت و اگر این‌گونه اشتباهات و «عدم شناخت»‌ها و هیجان‌زدگی‌ها نبود، چه بسا تاریخ کشورمان در آن مقطع به‌گونه دیگری رقم می‌خورد.

البته ناگفته نماند که رفتارها و عملکردهای دکتر مصدق در قبال حزب توده نیز خود عاملی بود که در تهییج و تحریک این حزب تأثیر داشت. به عبارت دیگر دکتر مصدق نه تنها تا آخرین روزها قصد مقابله با حزب توده و جلوگیری از تظاهرات توده‌ای‌ها را نداشت، بلکه به تعبیر دکتر کریم سنجابی در خاطراتش، سعی می‌کرد از توده‌ای‌ها سواری بگیرد: «مصدق توده‌ای‌ها را خوب می‌شناخت. یک وقتی خود او به من گفت: من سه‌بار سوار توده‌ای‌ها شده‌ام. من درست نمی‌دانم آن سه‌بار کی بوده، ولی معلوم است که یعنی من آن‌ها را به کارهایی وادار کردم که مطابق سیاست و نظر من بوده است.»^[27] این مماشات و به تعبیری پیگیری سیاست سواری گرفتن از توده‌ای‌ها تا بدان‌جا پیش رفت که نزدیک‌ترین افراد به دکتر مصدق را نیز به این نتیجه رساند که ایشان قصد مقابله جدی با حزب توده را ندارد و لذا اعتراض آن‌ها را برانگیخت. در این زمینه نیز سخن دکتر سنجابی شنیدنی است: «روز سالگرد ۳۰ تیر بود که آن تظاهرات صورت گرفت و مرحوم خلیل ملکی آمد و نگرانی خودش را به من اظهار کرد. گفت: آقا! دیگر چه برای ما باقی مانده، توده‌ای‌ها امروز آبروی ما را بردند. این آقای دکتر مصدق می‌خواهد با ما چه کار کند. بنده هم آدم، خلیل ملکی و داریوش فروهر و مرحوم شمشیری و یک نفر از حزب ایران و یکی دو نفر از بازاری‌ها جمعاً هفت، هشت نفر را با خودم نزد دکتر مصدق بردم. خلیل ملکی آنجا تند صحبت کرد، گفت: آقا! مردمی که از شما دفاع می‌کنند همین‌ها هستند. کم هستند یا زیاد هستند همین‌ها هستند. چه دلیلی دارد که شما قدرت توده را این‌همه به رخ ملت می‌کشید و این مردم را متوحش می‌کنید. حرف او خیلی رک و تند بود. مصدق گفت: چه کارشان بکنم؟ خوب آن‌ها هم تظاهرات می‌کنند. ملکی گفت: جای آن‌ها توی خیابان‌ها نیست. جای آن‌ها باید در زندان باشد، مصدق گفت: می‌فرمایید آن‌ها را زندانی بکنم، کی باید بکند. باید قانون و دادگستری بکند... بنده خطاب به ایشان عرض کردم جناب دکتر به قول معروف ماهی را که نمی‌خواهند بگیرند از دمش می‌گیرند. مبارزه با توده به وسیله دادگستری صورت نمی‌گیرد... رفقای من ناراحتی‌هایی برای خاطر شما دارند و شما کار را کوچک می‌کنید به اینکه وزیر دادگستری این کار را بکند. مبارزه با حزب توده کار وزیر دادگستری نیست.»^[28]

مسأله دیگری که در اظهارات کیانوری راجع به این دوران در خور تأمل می‌باشد، موضع‌گیری دولت شوروی سابق در قبال حکومت مصدق است. کیانوری در این زمینه چنین اظهار کرده است: «در آن موقع، بزرگ علوی رابطه کمیته مرکزی حزب با خانه فرهنگ بود و نظرات شوروی‌ها را کسب می‌کرد. در فاصله یک ماه، سه‌بار شوروی‌ها به ما پیغام دادند که چرا شما اینقدر به مصدق و کاشانی فحش می‌دهید، این‌ها ملی هستند. این‌ها از منافع ملت ایران دفاع می‌کنند.»^[29] عده‌ای در مورد مستند بودن این اظهارات تردید دارند و آن را خلاف واقع می‌دانند. از سوی دیگر اگر در مسکو نظریات قاطعی برای حمایت از دکتر مصدق وجود داشت، چگونه کمیته مرکزی حزب در آنجا و اکثریت هیأت اجرائیه در تهران با مصدق مخالفت کردند. کیانوری در قبال چنین سؤالاتی ناگزیر از بیان این واقعیت گردیده است که «ظاهراً در داخل حزب کمونیست شوروی هم اختلاف‌نظری بوده است. گویا وزارت خارجه موافق این نظرات مثبت بوده و بعضی ارگان‌های دیگر، که آن‌ها [با اعضای کمیته مرکزی در مسکو] رابطه داشتند، نظرات مخالف داشتند. به این ترتیب آن‌ها به تقلید از برخی محافل شوروی آن موضع را گرفتند و متعاقب آن احسان طبری مقاله وحشتناکی علیه مصدق نوشت. شبی که این مقاله به ایران رسید واقعاً شب عزای من بود.»^[30]

شاهد دیگری که موضع شوروی را به خوبی نشان می‌دهد آماری است که کیانوری در مورد تراز بازرگانی ایران و شوروی ارائه داده است. طبق این آمار در سال ۱۳۳۱، یعنی در بحبوحه کشاکش میان دولت مصدق و انگلیس، تراز بازرگانی ایران و شوروی نیز ۳۳ میلیون ریال بوده است که این به‌خوبی از همراهی و هماهنگی شوروی با بلوک غرب در محاصره اقتصادی دولت مصدق حکایت می‌کند.

حزب توده و ساواک

از جمله اموری که در سابقه فعالیت حزب توده شایان ذکر می‌باشد تسلیم سریع و آسان آنها در برابر رژیم پس از دستگیری است که در صدر آنها نام عبدالصمد کامبخش قرار دارد که در یک شب تمام اطلاعات گروه ۵۳ نفر را در قالب گزارش بیش از صد صفحه‌ای لو داد و این امر به مرگ دکتر تقی ارانی منجر گردید. این مسأله برای اکثر قریب به اتفاق مؤسسان حزب توده محرز بود که از پذیرش وی امتناع می‌کردند، ولی دستور حزب کمونیست شوروی بر لزوم پذیرش او به عضویت در کمیته مرکزی حزب مبتنی بود. این قضیه به کامبخش به تنهایی منحصر نبود، بلکه وارفتگی و وادادگی در قبال سختی‌ها و خیانت به دوستان و همراهان امری مستمر در حزب توده به‌شمار می‌آید. «یک شب اعضای ستاد (بهرامی، علوی، مبشری، وکیلی و من) در خانه کمیته مرکزی در حال بررسی طرح بودیم و نقشه عملیات هم در برابر ما بود و روی نقشه و جزئیات بحث می‌کردیم. این جلسه بعد از اجلاس هیأت اجرائیه، که یزدی هم در آن شرکت داشت، تشکیل شده بود. یزدی باید به خانه خودش می‌رفت، ولی او ماند و گفت که دیر شده و نمی‌توانم به خانه خود بروم. چند روز پس از آن جلسه و یک یا دو روز پیش از تاریخی که باید عملیات را شروع می‌کردیم، ناگهان مطلع شدیم که سه فرمانده واحد به‌طور هم‌زمان در سه نقطه مختلف دستگیر شده‌اند. بعدها در خارج بودیم، به پیشنهاد سرلشکر آزموده، شاه به دکتر یزدی عفو داد. در توضیحی که سرلشکر آزموده در روزنامه اطلاعات برای این عفو نوشته بود آمده بود که دکتر مرتضی یزدی در این مناسبت عفو شد که در موقع بسیار حساسی خدمت بزرگی به اعلیحضرت و مملکت کرده است.»^[31]

نادر شرمینی - مسئول شاخه جوانان حزب توده - نیز وقتی دستگیر شد، بلافاصله در مسیر همکاری با رژیم قرار گرفت. «پس از اینکه (شرمینی) دستگیر شد، بلافاصله ضعف نشان داد و همه چیز را لو داد. او چاپخانه کوچکی را که در اختیارش گذارده بودیم لو داد... . بعد از انقلاب که به ایران آمدیم مطلع شدیم که شرمینی با یک کارخانه شیشه همکاری دارد. آقای مهندس شرمینی چهل میلیون دلار پول دولتی کارخانه را به جیب زده در امریکا به حساب خودش ریخته بود.»^[32] دکتر بهرامی نیز که یکی از اعضای پرسابقه حزب توده به‌شمار می‌رفت، در سال ۱۳۳۴ درحالی‌که دبیرکل حزب در ایران بود، دستگیر شد و بلافاصله در ماشین، آدرس دو خانه‌ای را که می‌شناخت داد.^[33] این دو خانه مربوط به دو عضو بلندپایه حزب بودند: «یکی منزل امان‌الله قریشی که در آن زمان مسئول کمیته ایالتی تهران بود و دیگری منزل مهندس علی علوی، عضو هیأت اجرائیه حزب در ایران - تا سال ۱۳۳۸ در زندان بود و سپس اعدام شد.»^[34]

کیانوری در قسمتی از خاطرات خود به این حقیقت اشاره کرده که موضوع رسوخ ساواک در حزب توده به گونه‌ای است که خود او می‌گوید: «شوروی‌ها همیشه می‌گفتند که کافی است اسکندری بداند، ساواک هم می‌داند.»^[35] و سپس این سند را صرفاً به‌عنوان اینکه «شوروی‌ها معتقد بودند که احتمال اینکه بالاخره امریکا و انگلیس، اینتلجنس سرویس و سیا، در رهبری حزب توده نفوذ کرده باشد.» مطرح می‌سازد. اما در مراحل بعدی خاطرات خود حقایق بیشتری را در این باره بازگو کرده است: «من به یکی از اطرافیان اسکندری به شدت مشکوک بودم و در زمان انقلاب که لیست ساواکی‌ها منتشر شد معلوم شد که حدس من درست بوده است. این فرد، شهناز اعلامی، مدت‌های مدید توسط اسکندری به‌عنوان نماینده تشکیلات دموکراتیک زنان ایران در فدراسیون بین‌المللی زنان دموکرات، که مرکز آن در برلین شرقی بود، شرکت داشت... . اسکندری به‌شدت از او حمایت می‌کرد، اغلب با وی دیدار داشت و اعتماد بی‌چون‌وچرای بی‌او داشت.»^[36]

نفوذ ساواک از طریق فرزندان دکتر مرتضی یزدی به درون حزب توده به واسطه ارتباط آن‌ها با دکتر رادمنش، دبیر اول حزب، نیز یکی دیگر از موارد مهم در این زمینه به‌شمار می‌آید: «دکتر یزدی در زندان پس از تسلیم به رژیم شاه، پسرش حسین یزدی را که به توصیه حزب برای تحصیل به آلمان فرستاده شده بود - به ساواک مربوط ساخت... . حسین هم برادرش فریدون را با خود همراه کرد... . حسین و فریدون یزدی (پسرعموهای خانم رادمنش) مشیر و مشاور آجودان دکتر رادمنش بودند. در تمام سال‌ها حسین یزدی نامه‌های دکتر رادمنش را برای پست کردن به برلین غربی می‌برد و اگر کسی می‌خواست از اروپای غربی با ایران با رادمنش تماس بگیرد، این کار با واسطه حسین یزدی انجام می‌شد.»^[37] از سوی دیگر انتخاب عباسعلی شهرداری به‌عنوان مسئول تشکیلات تهران از سوی رادمنش سبب شد که ساواک از همه مسائل حزب توده در داخل کشور آگاه شود.

ماجرای کوزیچکین و پایان کار حزب توده

حزب توده پس از پیروزی انقلاب اسلامی به جای تغییر روش خود و لحاظ کردن منافع ملی، همچنان به وابستگی و حتی استحکام آن و ارتباط بیشتر با همسایه شمالی ادامه داد و بعضی از اموری که در زمان رژیم شاه موفق نشده بود آن‌ها را انجام دهد پس از پیروزی انقلاب اسلامی انجام داد. کیانوری به صورت مستمر و هر شش ماه یکبار به‌عنوان دبیرکل حزب می‌بایست به شوروی می‌رفت و گزارش‌هایی می‌داد. بنابراین حزب توده پس از انقلاب اسلامی نه تنها به تصحیح رفتارها و عملکردهای خود اقدام نکرد، بلکه این بار با سوءاستفاده از فضا و موقعیت جدید به‌گونه‌ای عمیق‌تر، فعال‌تر و گسترده‌تری در جهت تأمین درخواست‌ها و منافع بیگانگان فعالیت نمود و جالب اینکه کیانوری با اعتراف به ارسال اطلاعات نظامی کشور به شوروی حاضر نیست عنوان جاسوسی را برای این کار بپذیرد: «به نظر من این مسأله جاسوسی نبود، جاسوسی عبارت از چیزی است که امنیت نظامی و سیاسی کشور را به مخاطره اندازد. اطلاعات نظامی که ما در اختیار شوروی‌ها قرار دادیم چنین وصفی نداشت. این اطلاعات مربوط به تکنولوژی نظامی امریکایی‌ها بود که دشمن ایران بود و با همین هواپیماها کشتی‌های ایران را می‌زد.»^[38]

سرانجام در بهمن سال ۱۳۶۱ جمعی از اعضای کمیته مرکزی - و از جمله کیانوری - و سپس در اردیبهشت ۱۳۶۲ تعدادی از رهبران و اعضای حزب توده دستگیر شدند و این حزب منحل اعلام شد. کیانوری این مسأله را به کلی وابسته به ماجرای پناهندگی کوزیچکین، مأمور کا. گ. ب در کنسولگری اتحاد جماهیر شوروی در تهران، به لندن برمی‌شمارد و به این ترتیب قصد دارد تا بر تمامی رفتارها و عملکردهای سیاه حزب توده در طی سال‌های قبل و بعد از انقلاب قلم بکشد. «مدتی پس از پناهندگی کوزیچکین به انگلستان، اینتلجنس سرویس، پرونده قطوری برای حزب توده ایران درست کرد و با واسطه دولت پاکستان به جمهوری اسلامی تحویل داد. بدین ترتیب جمهوری اسلامی براساس اطلاعات مجعول که کوزیچکین طرح کرده بود به دستگیری رهبران و کادر حزب توده ایران پرداخت.»^[39]

این سخن کیانوری را از چند زاویه می‌توان بررسی کرد: نخست آنکه محتوای کلام ایشان حاکی از پاکی، صداقت و عاری بودن کلیه فعالیت‌های حزب توده از هرگونه شبهه و شائبه‌ای بوده و صرفاً بعضی «اطلاعات مجعول» یا اتهامات واهی، موجب شده است رهبران و کادرهای این حزب دستگیر شوند. حال آنکه کیانوری خود در میان خاطراتش به وضوح در مورد گام برداشتن این حزب در مسیر جاسوسی و مخفی‌کاری و دیگر اقدامات غیرقانونی سخن گفته است. دوم آنکه به تصور کیانوری در آن زمان نظام نوپای جمهوری اسلامی از هیچ‌گونه دستگاه اطلاعاتی و امنیتی برخوردار نبوده و لذا هیچ‌گونه اطلاع داخلی از عملکردهای حزب توده وجود نداشته است. ولی واقعیت این است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و اضمحلال رژیم شاه، هسته‌های اطلاعاتی در قالب‌های گوناگون به وجود آمدند و سپس این

امر در چارچوب معاونت اطلاعات و عملیات سپاه آغاز شد و مجموعه‌ای این فعالیت‌ها با همکاری همه‌جانبه مردم توانست نظام را از توطئه‌های رنگارنگ شرق و غرب سلامت بدارد. سوم اینکه کیانوری با تأکید بر این نکته که اطلاعات کوزیچکین درباره مسائل و روابط اعضای حزب توده بسیار محدود بود و نه تنها او از نام و نشان افسران عضو حزب توده مطلع نبود، بلکه نام هیچ‌یک از این افسران به مقامات شوروی نیز داده نشده بود، این ادعا را مطرح کرده است که «تصور من این است که A.M.6 همه اطلاعات خود را درباره افرادی که می‌خواست از شرشان خلاص شود به نام کوزیچکین در اختیار جمهوری اسلامی ایران گذارد.»^[40] در این زمینه کافی است به یادآوریم در دوران پس از انقلاب و شکل‌گیری یک ائتلاف فراگیر شرقی - غربی علیه ایران، بی‌تردید مقامات سیاسی و امنیتی کشور به توطئه‌های رنگارنگ بیگانه و به خصوص انگلیسی‌ها که سابقه‌ای طولانی در حيله‌گری داشته و دارند توجه کافی داشتند. بنابراین اگر هم احیاناً آن‌ها اطلاعاتی در این زمینه داده باشند، قطعاً برای تعیین میزان صحت و سقم آن‌ها، این اطلاعات با مجموعه اطلاعات موجود مطابقت داده شده و در هر صورت مبنای اصلی عملکرد همان داشته‌های مفصل و متقن خودی بوده است.

ولی از همه مهم‌تر اعتراف تمامی افراد دستگیرشده در این قضیه، حاکی از آن است که مسئولان امنیتی کشور نه براساس یک سلسله اطلاعات مجعول و غلط، بلکه بر مبنای اطلاعات درست و دقیق موفق شدند طی دو مرحله عملیات تمامی وابستگان به حزب توده را، که در امور جاسوسی و خیانت به کشورشان فعال بودند، دستگیر کنند. اظهارات کیانوری در مورد مهدی پرتوی و احسان طبری خود گویای این مسأله است: «پس از دستگیری، نمی‌دانم چند روز بعد، پرتوی تسلیم شد و ضعف شدید نشان داد و رنگ عوض کرد و مثل طبری "مسلمان دوآتشه" شد و در دادگاه افراد نظامی آن کارها را کرد و همه جریانات را با آب و تاب شرح داد و مسائلی را که شناخته نبود، توضیح داد.»^[41] لذا کیانوری، که مدعی عملکرد مسئولان نظام بر مبنای اطلاعات مجعول است، در یادداشت‌های خود برای اثبات این ادعایش نام افرادی را برده است که بدون ارتباط با حزب توده و عملکردهای خائنه آن دستگیر شدند.

نتیجه:

خاطرات دکتر نورالدین کیانوری در پی تمایل و آمادگی وی برای انتشار خاطراتش به شکل مصاحبه‌های حضوری و مفصل در خانه محل اقامت مشارالیه و همسرش فراهم گردیده است. این گفت‌وگوها قریب به یک‌سال از خرداد ۱۳۷۰ تا اردیبهشت ۱۳۷۱ ادامه داشت. مصاحبه‌های تنظیم‌شده کیانوری حول دو محور عمده است: الف- وی با توسل به انواع جنگ‌افزارهای کلامی می‌کوشد تا نقطه ضعفی از خود به دست ندهد و نقاط ضعف گذشته‌اش را بپوشاند؛ ب- تلاش می‌کند کلیه مخالفان را بگوید و موافقان را از بدنامی بیرون بکشد و نجات دهد. نتیجه چنین تلاشی صدور حکم برائت کامل خویشتن، و فصل مشترک همه آن‌ها پنهان کردن حقیقت می‌باشد.

سراسر مجموعه خاطرات وی تقریباً به گونه‌ای است که یکجانبه قضاوت نموده و در این مسیر معارضی نیز در مقابل خود احساس نکرده است. شاید بدین جهت است که مصاحبه‌کننده به گونه‌ای سؤالات را چیده که گاهی جواب‌هایی را به کیانوری تحمیل کرده یا هنگامی که پرسش مطرح شده که یکی از طرفین مصاحبه موافق و دیگری مخالف است بحث‌های داغ و سودمندی به میان آمده که این نقطه قوت مصاحبه است. نمونه بارز آن وقتی است که از شخصیت‌هایی چون نصرت‌الدوله فیروز یا احسان طبری صحبت می‌شود و آن‌ها درگیر می‌شوند. اما تمام سؤال و جواب‌ها بر این مدار نیست. با بعضی از سؤالات هر دو طرف موافق‌اند. در این حالت همدیگر را تأیید نموده‌اند که تداعی یک مصاحبه سالم را به ذهن خوانندگان متبادر نمی‌کند. این نوع سؤال و جواب‌ها بیشتر زمانی اتفاق افتاده که در مورد

مواضع انقلاب اسلامی بحث شده است. ولی ضعف مصاحبه زمانی است که هر دو طرف، در مصاحبه با فرد یا گروهی مخالف بوده‌اند که در این حالت آنچه اتفاق افتاده است افتراء، توطئه و بدگمانی می‌باشد و فرایند پرونده و مدرک‌سازی نیز انجام شده است.

مثلاً زمانی که در مورد نصرت‌الدوله سؤال و جواب می‌شود به سهولت فهمیده می‌شود که آقای کیانوری کاملاً موافق اوست و در جایگاه مدافع او سخن به میان آورده است. زمانی که از احسان طبری صحبت شده مصاحبه‌کننده با کیانوری بحث نموده و سخت با او درگیر شده؛ چون نگرش مصاحبه‌کننده نسبت به احسان طبری نگرشی مثبت است. زمانی که از ملکی، خامه‌ای یا کشاورز سخنی به میان آمده، مصاحبه‌کننده در تأیید ادعاهای کیانوری حرکت نموده و فقط به طرح بعضی از احتمالات بسنده کرده است. در مجموع چنین به نظر می‌رسد که مصاحبه‌کننده احتمالاً یکی از اعضا یا کادرهای سابق حزب توده بوده و به تربیت توده‌ای کاملاً آشناست و نسبت به اغلب مسائل جهانی کمونیسم و جریان‌های جنبش چپ ایران به اندازه کافی وارد بوده است.

انتظار بر این بود که آقای دکتر کیانوری در این مصاحبه‌های طولانی خاطرات خود را بدون جعل و دروغ‌گویی بیان کند تا بسیاری از معماهای تاریخ معاصر نیز روشن شود، ولی این‌گونه نشد و وی در سراسر مصاحبه از خود و هم‌مسئولان دفاع نمود و اظهارنظر و قضاوت‌های دیگران را سراسر دروغ و افتراء دانست. ولی به هر حال سرنوشت حزب توده از پیدایی تا انحلال، تجربه بزرگ و گران‌قدری برای تمامی کسانی است که پای در مسیر فعالیت‌های سیاسی حزبی و گروهی می‌گذارند. براساس این تجربه «نگاه به بیرون» به تدریج وابستگی‌های سازمانی را نیز به دنبال خواهد داشت و در این مسیر، تبدیل‌شدن به عامل سرسپرده به بیگانه امری حتمی و ناگزیر به‌شمار می‌آید. در این زمینه به یقین تجربه حزب توده عبرت‌های بزرگ و گران‌قدری در بردارد که به سادگی نباید از کنار آن گذشت؛ چراکه همگی در قبال تحریف تاریخ به خصوص زمانی که گروه‌های آلوده‌ای با قصد قبلی در نظر دارند به توسعه و تعمیم ضدارزشی و واژگونه‌سازی بدبهی‌ترین حقایق تاریخی دست زنند تعهد بسیار سنگینی متوجه انسان می‌گردد.

پی‌نوشت

-
- [1]- خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۱۰۸
 - [2]- علی محبی، تاریخچه حزب عدالت، تهران، اطلاع‌رسان، ۱۳۶۵، صص ۲۰-۱۰
 - [3]- حمید صدری، اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، تهران، آگاه، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۷
 - [4]- انورخامه‌ای، خاطرات روزنامه‌نگار دکتر انور خامه‌ای، تهران، نشر دیگر، ۱۳۸۱
 - [5]- خاطرات نورالدین کیانوری، همان، ص ۷۵
 - [6]- عبدالله برهان، کارنامه حزب توده، تهران، علم، ۱۳۷۸، ص ۳۱
 - [7]- خاطرات نورالدین کیانوری، همان، ص ۱۲۷
 - [8]- نشریه آذربایجان، ش ۱۰۹، بهمن ۱۳۲۴
 - [9]- الهه کولایی، استالینیسم و حزب توده ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۳

[10] - خاطرات نورالدین کیانوری، همان، ص ۱۱۵

[11] - همان، ص ۵۰۶

[12] - همان، صص ۵۴۴-۵۵۴

[13] - همان، ص ۵۳

[14] - عبدالله برهان، همان، ص ۳۲

[15] - خلیل ملکی، یادمانده‌ها، ص ۱۶۸

[16] - نیروی سوم، در مقابل دو پایگاه اجتماعی، حزب توده، تهران، ۱۳۳۱، ص ۳۷

[17] - فرصت بزرگ از دست رفته، تهران، هفته، ۱۳۶۲، ص ۴۶

[18] - ارانی کمونیست نبود، ص ۶۵

[19] - هفته‌نامه آدینه، ش ۸۹، ص ۶۵

[20] - فریدون کشاورز، خاطرات سیاسی، تهران، نشر آبی، ۱۳۸۰، صص ۴۶- ۴۵

[21] - همانجا.

[22] - عبدالله برهان، همان، ص ۲۴

[23] - همان، ص ۳۹۴

[24] - خاطرات نورالدین کیانوری، همان، ص ۲۸۱

[25] - همان، ص ۲۸۴

[26] - همان، ص ۲۶۷

[27] - خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجانی، تهران، علم، ۱۳۷۲، ص ۲۱۵

[28] - دکتر مصدق زمانی به جلوگیری از فعالیت توده‌ای‌ها اقدام کرد که دقیقاً در جهت خواست امریکا بود؛ چراکه

در این زمان بخش عظیمی از حمایت جامعه را از دست داده بود و کودتاچیان خود را برای آغاز موج دوم کودتا آماده می‌کردند. لوی هندرسون، سفیر امریکا در تهران، به ملاقات مصدق رفت و تهدید کرد چنانچه توده‌ای‌ها از خیابان‌ها جمع نشوند، دولت امریکا به قطع رابطه خود با ایران اقدام خواهد کرد و دکتر مصدق نیز با نگاهی خوشبینانه و امیدوار نسبت به امریکا، دستور مقابله با توده‌ای‌ها و دستگیری آنان را داد و به این ترتیب روز بعد نیروهای کودتا در فضا و زمینه‌ای که دیگر نه مردم در صحنه بودند و نه نیروهای توده‌ای، فقط در طی یک نیمروز، بساط حکومت دکتر مصدق را برچیدند. رک: خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی، همان، ص ۱۴۴

[29] - خاطرات نورالدین کیانوری، همان، ص ۲۲۴

[30] - همان، ص ۲۲۵

[31] - همان، ص ۲۹۹

[32] - همان، ص ۲۵۰

[33] - همان، ص ۳۴۹

[34] - همان، ص ۵۶۵

[35] - همان، ص ۱۳۱

[36] - همان، ص ۴۸۵

[37] - همان، ص ۳۹۳

[38] - همان، ص ۵۴۶

[39] - همان، ص ۵۵۰

[40] - همان، ص ۵۵۲

[41] - همان، ص ۵۵۵